

University Library

Aligarh

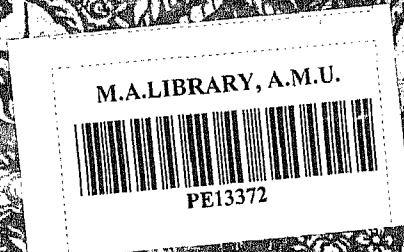
COLLECTION



انبياء في الدنيا والاخرة

سیدنا

عبد السلام حاجی و لیچمن
باہتمام للیہ حاجی و لیچمن



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13372

بسم الله الرحمن الرحيم

همی کوید ایو نصر فرست
بتوفیق خداوندی
اختیار لفظی بحکمت استوار است
این مصرع احاطت ۱۲

حسب حافله و حشد حاسد ما حرکت الشکال لخل

الدقیق و شکلت الشکال لخل الدقیق
مادامیکه جزایر دوست را برماله
باریک را مادامیکه سبب برای یقین آورد
جمع صبیحی کو و ک ۱۲

لغت رعنبت می افند با شعار فارسی
ش آدن شعر مرطبه ماسون

غریبست و تعلم لغت کلید همه علمهاست
پیش رنی از وی نظم کرم

Handwritten notes in Persian script on the right margin, including phrases like "این شعر از حافظ است" and "مصرع احاطت ۱۲".

Handwritten notes in Persian script at the bottom of the page, continuing the commentary on the poem.

تا بی تکلف یاد گیرید و چند بیت که مضابط بود و هر چه می را از علوم متفرقه
در این کتاب
و میان این قطعه یاد آوردم تا بنوشته خوانند این نسخه هر کس می خواهد
اقتد چون این مجموعه دوست و بیست بیت آمد آنرا تصانیف میان نام کردم

القطعة الأولى في بحر التقاطع المشتمل على المقصود

بِحَرِّ تَقَارُبِ تَقَرُّبِ نَافِي بِدِينِ زَيْنِ مَنَازِلِ مَسْجِدِ اَزْكَا

فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولٌ چو گفتی که ای پسر دل‌بای

والله اعلم بالصواب

نما آسمان ارض و مزارعین
مکار و مکاران و مزارعین

سفر و زخم مار آن شب

Handwritten signatures and stamps at the bottom of the page.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فوقه

فَقَدْ عَلِمْنَا مِنْ أَفْوَاجِهِمْ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سراجاً مبيناً

وہابیہ است و محمد بن اسماعیل بن قسطنطین
وہابیہ است و محمد بن اسماعیل بن قسطنطین

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

[illegible]

عقبت و گاه خوش است و گاه زار
اعتصاب جزای غم جزای درد

الحاج ونفع وقام مباهج

حضرت باقری از فرستادن او
عجبت و شانه را در دست گرفته و

[illegible]

مجلس ۱۰۰

ایک چار ماہ کی عمر میں

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

مديرية الامم المتحدة

عجلت سے پورے عالمی اکیسویں صدی

۱۱ خان
 ۱۲ خان
 ۱۳ خان
 ۱۴ خان
 ۱۵ خان
 ۱۶ خان
 ۱۷ خان
 ۱۸ خان
 ۱۹ خان
 ۲۰ خان
 ۲۱ خان
 ۲۲ خان
 ۲۳ خان
 ۲۴ خان
 ۲۵ خان
 ۲۶ خان
 ۲۷ خان
 ۲۸ خان
 ۲۹ خان
 ۳۰ خان
 ۳۱ خان
 ۳۲ خان
 ۳۳ خان
 ۳۴ خان
 ۳۵ خان
 ۳۶ خان
 ۳۷ خان
 ۳۸ خان
 ۳۹ خان
 ۴۰ خان
 ۴۱ خان
 ۴۲ خان
 ۴۳ خان
 ۴۴ خان
 ۴۵ خان
 ۴۶ خان
 ۴۷ خان
 ۴۸ خان
 ۴۹ خان
 ۵۰ خان
 ۵۱ خان
 ۵۲ خان
 ۵۳ خان
 ۵۴ خان
 ۵۵ خان
 ۵۶ خان
 ۵۷ خان
 ۵۸ خان
 ۵۹ خان
 ۶۰ خان
 ۶۱ خان
 ۶۲ خان
 ۶۳ خان
 ۶۴ خان
 ۶۵ خان
 ۶۶ خان
 ۶۷ خان
 ۶۸ خان
 ۶۹ خان
 ۷۰ خان
 ۷۱ خان
 ۷۲ خان
 ۷۳ خان
 ۷۴ خان
 ۷۵ خان
 ۷۶ خان
 ۷۷ خان
 ۷۸ خان
 ۷۹ خان
 ۸۰ خان
 ۸۱ خان
 ۸۲ خان
 ۸۳ خان
 ۸۴ خان
 ۸۵ خان
 ۸۶ خان
 ۸۷ خان
 ۸۸ خان
 ۸۹ خان
 ۹۰ خان
 ۹۱ خان
 ۹۲ خان
 ۹۳ خان
 ۹۴ خان
 ۹۵ خان
 ۹۶ خان
 ۹۷ خان
 ۹۸ خان
 ۹۹ خان
 ۱۰۰ خان

وہی کہ وہاں سے پہلے پہلے
میں نے یہ سب کچھ سنا ہے

کامیاب ہو کر واپس آئے۔

حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب دفترون
مفتی مولانا محمد رفیع الدین صاحب دفترون

سید محمد علی

بسم الله الرحمن الرحيم

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

200

سید الشهدا علی بن ابی طالب
عجل الله فرجه
مقام الدین
سلطان العباد

[illegible][illegible]

(Faint handwritten notes in Persian script)

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة الخامسة في سحر الحب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة السادسة في سحر الحب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة السابعة في سحر الحب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة الثامنة في سحر الحب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة التاسعة في سحر الحب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة العاشرة في سحر الحب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة الحادية عشرة في سحر الحب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة الثانية عشرة في سحر الحب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة الثالثة عشرة في سحر الحب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة الرابعة عشرة في سحر الحب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة الخامسة في سحر الحب

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
القطعة السادسة في سحر الحب

فمنه ما لا يدرى

عجل یدرونی نورسول سیمبر
ع شهاب کولک دوری و نیم سیمبر
ع زبیه و شمر زن بنت و اجنه وال و
ع مراره زهره طحال و کید سیمبر ز حکم

فصل فی شرح خواست و مقصود از
تألیف این کتاب

مَرَاتِ عَذَابٍ وَتَزِيَّتِ وَأَصْفَى مَوَدِّعًا
زَبَانَهُ فَمِنْ حَيْثُ رَمَا وَغَايَرُ
فَ عَذَابٍ بِ ع ن

والله اعلم
بما فيه
الصلوة والسلام

کون کی است پناہ و جنتی مہربان

ملک فرشته ملک جرح و مرجع
ملک جرح و مرجع

فلق ج ۱۲
فلق بنی النقیق روشنی و آواز

محل بره بقرو تو رکاد مل ش

نَعْمُ وَوَرَزْنَاكَ مِنْ أَمَامِنَا مِثْقَالَ ذَرَّةٍ

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ شَرِبَ مِنْ مَاءٍ بَرٍّ طَهُرَ مِنْ ذَنْبِهِ مَا شَرِبَ مِنْهُ إِلَّا يَوْمَئِذٍ

ع

سوار دست برهن پای عریان
عجب چه

عبدی سیکین با فی دوم اخترین

میں نے کرتے ہوئے وہی کیا اور یہی کر رہا ہوں

أَبَاج مَلُحٌ وَتَفْعِلُزَةٌ سِتْرٌ مَلُحٌ وَتَفْعِلُزَةٌ

شماره خذره بود و مانج و شواظ و

[illegible][illegible]

القطعة السادسة بحجرات الملثم المحدث

چه چشم مست از شوخی این محکم بود
 علائق فاعلاش فاعلاش فاعلاش
 چراغ است چرخه خضیعه منور
 در وقت انحراف است
 هست خضیا رنگیزه ما و او اب
 در خط و میثاق حکمت بند جهان
 چون غنایان نیاز بی زبانی

چو چشم مست از شوخی آن عظم بود
 عیادتش فاعلاش فاعلاش فاعلاش
 زبون است چو زبانه خیمه سرخ
 در وقت انحراف قانی است
 هست خضیا رنگ زده ماه و او آب
 و خط و میثاق و کیت پند و همان
 چون غنایان نیاز می زبانی
 برز با هم نیست جز ذکر است گفت
 چون بدستی که این بحر را شکو
 چون عینا بکوه روشن و کسری
 هست آنکه صبر واضح روشن از قیاس
 هست خضیا رنگ زده ماه و او آب
 و خط و میثاق و کیت پند و همان
 چون غنایان نیاز می زبانی

قطعه السابعة في بحر المحبت المخصوص
 تاجران سالار باز رگان فاجران
 صاعده المردی که بالا میروند با بر طرقت
 توم و میر بجلان آتش حور و حمص خود
 تشریف را بر ابر کند شمر مجموع
 تاجران سالار باز رگان فاجران
 صاعده المردی که بالا میروند با بر طرقت
 توم و میر بجلان آتش حور و حمص خود
 تشریف را بر ابر کند شمر مجموع

بجز محبت بر خوان غزل نه تنگ
 بلوی تا شود عقل و دهنش و تنگ
 سنان سیر و زرخشت تنگ
 تهر کوه و داس فراخ و صیق تنگ
 بلال نه نوبت و قمر نه و سحر
 شمع او و میر و صنیع و شکر
 آتش شکر و سحر و آتش قرع
 قشیر کشته و عظم استخوان صنیع لقنا
 غراب آتش و سحر و آتش قرع
 تهر کوه و داس فراخ و صیق تنگ
 بلوی تا شود عقل و دهنش و تنگ
 سنان سیر و زرخشت تنگ
 تهر کوه و داس فراخ و صیق تنگ
 بلال نه نوبت و قمر نه و سحر
 شمع او و میر و صنیع و شکر
 آتش شکر و سحر و آتش قرع
 قشیر کشته و عظم استخوان صنیع لقنا
 غراب آتش و سحر و آتش قرع

خا نکه نشان مساج از دوا نهد
 ز کین غار و غریز از جند قصد نهد
 در طریح حاجت و صلح استی حضرت
 چش طعم و دست است که پدید
 سبب خواب تشرفه که لاله رود
 ادیب آداب آموز دان و بیگ
 الفطحة الثامنة فی بحر التقارب المثل السالم

ز رشک نهت سر پای دل
 تقارب ازین زنگ دید حاصل
 وطن جا بیکه کرم زین منزل
 به ترتیب نامی است درون
 ز شرم رخت لاله اخوان شدند دل
 فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ
 مَرَّاب رَغَام و بر می طین کلین
 ده اسپند و ساقین هست کرا

در طریح حاجت و صلح استی حضرت
 چش طعم و دست است که پدید
 سبب خواب تشرفه که لاله رود
 ادیب آداب آموز دان و بیگ
 الفطحة الثامنة فی بحر التقارب المثل السالم

خا نکه نشان مساج از دوا نهد
 ز کین غار و غریز از جند قصد نهد
 در طریح حاجت و صلح استی حضرت
 چش طعم و دست است که پدید
 سبب خواب تشرفه که لاله رود
 ادیب آداب آموز دان و بیگ
 الفطحة الثامنة فی بحر التقارب المثل السالم

مجله فصلی نویسنده فوتی
چون مزاج و عاطف خطی مومل

کظیم و ملکیت از صاحب عرق خوق
مواست قلب و جان و سوز

بدین ہو ورنہ کیرا بھاق می کن
 بیست قاشیورہ و دیگر چو شکل

این خشت خام است از اجزای چینی
عمر خدا بیان عووض است

۱۲ غیور است شکن لبوس است
 ۱۳ ایف منت غمگین محیف است

القطعة التاسعة في بحر البقارب المثنى المقصود

ایا عارضت شکم خور شیر ماه
گرت و تقارب شود آشیانه

مفعول مفعول مفعول مفعول
نخواستن درین دوزن صبر بجا

مقدمہ حب و اخلاقیات کا
 طریق و سبیل و مضامین

نہیں گو کہ وہ سچ خواہ نفس

و من خواست طارن نمایدش ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} <

عبدالرحمن بن عثمان بن عفان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام
الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام

الحجى المحمولى على

خطبہ ہرمست و فرام خطبہ

مشائص و سفرهای دیگر خشن

حکم و اور و محکمہ

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ مَرْثُومٍ وَابْنُ مَرْثُومٍ وَابْنُ مَرْثُومٍ

الطبعة العاشرة

چرا بنی سید است و انود سید

کلیه بزرگوار است

خطا و توب و ترم است و عصیان کنان

فروغیہ شہزادہ گل خان گل شاہ

نعماء و مملکت و ملک و مملکت

والیہ مجھ کو اور

حسن کمالی

في المجلد من المجلد

ماه سوزون و آفتاب لقا

فَاِذَا لَمْ يَنْفَعَا عِزٌّ عَالِيْنَ

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من قرأ سورة النجم لم يمت حتى يرى مقعده في الجنة

وزیران بحر خفیف حُبت از ما

تفہیم این بیت و ان خوان بلبل

این کوفت چون آمد و او را
چون عت عت عت عت عت

[illegible]

القطعة السحادية عشرة في بحر المحبت المصنوع

زهی بیای تو خوبان بناده روی ناز
قدت جو سر و که عشاق است و راز

مُفَاظِلْنِ فَعِلَاتِنِ مَقَارِعِ فَعِلَاتِ

رَبَا اسید کران است شیخ و صاحب

مُفَاظِلْنِ فَعِلَاتِنِ مَقَارِعِ فَعِلَاتِ

طعام خور و در محل است و ملک

قَصْدِ مَطْبُوعِ رَا رَا مَعْرِشْ

مُفَاظِلْنِ فَعِلَاتِنِ مَقَارِعِ فَعِلَاتِ

سیند و در ملک نان سفید سرکه

مُفَاظِلْنِ فَعِلَاتِنِ مَقَارِعِ فَعِلَاتِ

لیکن چکار و در قبره نام

مُفَاظِلْنِ فَعِلَاتِنِ مَقَارِعِ فَعِلَاتِ

بلوی محبت و خوش خوان و مقام

روانی و نصف بل و صوف و بر

بِقَاعِ مَرْبُوعِ لُحْ لُحْ و چند و چند

از گرج و مرق و تور باطل و قاهر

قدید قاق و سمن و مره و طویل

رُفِیفِ لَرْدِه و بدست استدار اغانه

چنانکه معجز و ضامن و پیش و پیش

چون شیر کر کن و صغیر خر و ماری

مُفَاظِلْنِ فَعِلَاتِنِ مَقَارِعِ فَعِلَاتِ

مُفَاظِلْنِ فَعِلَاتِنِ مَقَارِعِ فَعِلَاتِ

Handwritten marginalia in Persian script, including commentary and additional verses, surrounding the main text.

صغیر خرد و جبار شتوان میخاک
 تلخ است و صواب است و نیست غم
 عطاس عطسه عجیب را غری جذام
 ز نیم بند و دوی نیم بند می شرم
 کلیم سخن است و حرف هم میشه
 آبل میخورد و همکار و سببی بنام
 القِطْعَةُ الثَّانِيَّةُ عَشْرَةُ فَنَجْرُ الرِّمْلِ الْمُشْتَمِلُ الْمَقْصُودُ

اشی قدرت در خزان می خیزد
 فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان
 قرم و عطیف مدخل شد درون تمام
 حقوه ساحتی که کار قول گفت
 سازد بحر مل بار در می مقام
 همچو بلبل بعد از این بیست نام
 هست و در و در و در و در و در و در
 جنب اهل و عیال و همسایه همچو نام

این حال به مهر زبیری و پریر
 چرا خدنگ تو آمد بسینه ویر بدر
 یلوی محبت منگن ز شرم مهر و زرد
 شعیر و صبر و کتمان و حقیق و غیر
 یاز زوئل بابل و شجاع و دلیر
 یاز زوئل بابل و شجاع و دلیر

سید الاکابر
 حضرت علی (ع)
 حضرت فاطمه (ع)
 حضرت زین العابدین (ع)
 حضرت محمد باقر (ع)
 حضرت سید الشهدا (ع)
 حضرت امام جعفر صادق (ع)
 حضرت امام موسی کاظم (ع)
 حضرت امام رضا (ع)
 حضرت امام محمد تقی (ع)
 حضرت امام جواد (ع)
 حضرت امام مهدی (ع)
 حضرت امام حسن مجتبی (ع)
 حضرت امام حسین (ع)
 حضرت امام زین العابدین (ع)
 حضرت امام جعفر صادق (ع)
 حضرت امام موسی کاظم (ع)
 حضرت امام رضا (ع)
 حضرت امام محمد تقی (ع)
 حضرت امام جواد (ع)
 حضرت امام مهدی (ع)
 حضرت امام حسن مجتبی (ع)
 حضرت امام حسین (ع)

ای ماه رخ تو خرمی محبت
 ملک دل من ترا خندید
 مفعول مفاعیلن مفاعیلن
 این بحر جان و بخوان

نه خفتن که پاک بودند همه

بِأَمْرِ حَفِصَةَ حَفِصَةُ بِنْتُ ذَرٍّ وَزَيْتُ

الْقِطْعَةُ السَّادِسَةُ عَشْرَةَ فِي بَحْرِ الزَّهْرَجِ فِي سَامِي لَدَسْلَسْلَسْ

وَرُحْلُ تَارِجُ دَلِ نَدْرِ بِيَمِ

مُفْعُولٌ مُفَاعِلٌ مُفَاعِلٌ فَاعِلٌ

فُوزُ زَيْنِي قَارِجُ مِزَابِ بِيَمِ

بَاقِطٌ وَرَقِيَّةٌ أَمَّ كَلْثُومٌ

الْقِطْعَةُ السَّابِعَةُ عَشْرَةَ فِي بَحْرِ الزَّهْرَجِ فِي سَامِي لَسُو الْمَدِينَةِ

أَيُّ قَدَرٍ تَوَدُّ كَلْثُومٌ جَانِ بِيَمِ

مُفْعُولٌ مُفَاعِلٌ مُفَاعِلٌ فَاعِلٌ

نُورُ جُوجِ وَأَنْفَالُ مِزَابِ

سَجَّ أَوَّلُ قَدَرٍ سَجَّ وَرَقِيَّةٌ وَرَقِيَّةٌ

بِأَمْرِ حَفِصَةَ حَفِصَةُ بِنْتُ ذَرٍّ وَزَيْتُ
الْقِطْعَةُ السَّادِسَةُ عَشْرَةَ فِي بَحْرِ الزَّهْرَجِ فِي سَامِي لَدَسْلَسْلَسْ
وَرُحْلُ تَارِجُ دَلِ نَدْرِ بِيَمِ
مُفْعُولٌ مُفَاعِلٌ مُفَاعِلٌ فَاعِلٌ
فُوزُ زَيْنِي قَارِجُ مِزَابِ بِيَمِ
بَاقِطٌ وَرَقِيَّةٌ أَمَّ كَلْثُومٌ
الْقِطْعَةُ السَّابِعَةُ عَشْرَةَ فِي بَحْرِ الزَّهْرَجِ فِي سَامِي لَسُو الْمَدِينَةِ
أَيُّ قَدَرٍ تَوَدُّ كَلْثُومٌ جَانِ بِيَمِ
مُفْعُولٌ مُفَاعِلٌ مُفَاعِلٌ فَاعِلٌ
نُورُ جُوجِ وَأَنْفَالُ مِزَابِ
سَجَّ أَوَّلُ قَدَرٍ سَجَّ وَرَقِيَّةٌ وَرَقِيَّةٌ

بِأَمْرِ حَفِصَةَ حَفِصَةُ بِنْتُ ذَرٍّ وَزَيْتُ
الْقِطْعَةُ السَّادِسَةُ عَشْرَةَ فِي بَحْرِ الزَّهْرَجِ فِي سَامِي لَدَسْلَسْلَسْ
وَرُحْلُ تَارِجُ دَلِ نَدْرِ بِيَمِ
مُفْعُولٌ مُفَاعِلٌ مُفَاعِلٌ فَاعِلٌ
فُوزُ زَيْنِي قَارِجُ مِزَابِ بِيَمِ
بَاقِطٌ وَرَقِيَّةٌ أَمَّ كَلْثُومٌ
الْقِطْعَةُ السَّابِعَةُ عَشْرَةَ فِي بَحْرِ الزَّهْرَجِ فِي سَامِي لَسُو الْمَدِينَةِ
أَيُّ قَدَرٍ تَوَدُّ كَلْثُومٌ جَانِ بِيَمِ
مُفْعُولٌ مُفَاعِلٌ مُفَاعِلٌ فَاعِلٌ
نُورُ جُوجِ وَأَنْفَالُ مِزَابِ
سَجَّ أَوَّلُ قَدَرٍ سَجَّ وَرَقِيَّةٌ وَرَقِيَّةٌ

اسامی شہور فارسی و سنسکرت
بدان بن بحر خوشامد و مستقیم

سفا غیلین سفا غیلین سفا غیلین سفا غیلین سفا غیلین
تقطیع این جنین که عریضی و ضیق است

بازگشت به خانه

پس از سه روز از صبح بآن روی
چو بخت حسن جز انصاف از ندای سینه

ما کہیں ہوا ہے

این بحر آید بخوان در مشهور
بحر خراب ایام خستار
آبی خوش ذات

مفعول متاع علیٰ منافع فاع
ہر صبح چوبلیدان بھی کن کنکار

موت و بقر و یلنک خرگوش شما
 زمین یار خود کند زوی اشک و اندک و دگر

کاه به شایسته کوشیده است
 قاتل ۱۲ اودنیل ۱۱ پارسنیل ۱۰ توشقان ۹
 احمد و نه و مرع و سگ و حول از کاه
 لوی کیک ۱۲

بی ترا ماه آفتاب علام
سجرائین قطعه شد خفیف بنام من

...the

فَاعِلَاتِنِ مَنَّا عَلَيْنِ فَعَلَاتِ
ما خفای بخورم سببه تمام
حل نظر است با بگرام
قوس و حوت است مستی ایام
نور و میزان چو خانه ز سره
مر زحل است بدی و نو مقام
تیر جو زا و خوشه سه سلطان
خانه آفتاب شیر دام
القطعة السابعة والعشرون
استقرار الشمس في البروج
امی پری رشک ماه عالی کیش
حور جنت بفرقت دل ریش
فَاعِلَاتِنِ مَنَّا عَلَيْنِ فَعَلَاتِ
هست بحر خفیت کم و بیش
خو به جزا می و دوشی بی است
حل و شیر با پس و پیش
دکو و میزان حوت و عقرب
بست و نه قوس بی بی کم پیش
القطعة السابعة والعشرون
استقرار الشمس في البروج
جو خانی و کردی و علم طایع
نشان و نشان آن تقارب

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این بحر را ببرد...

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این بحر را ببرد...
اقطعه السابعة والعشرون بحر الزل تقابلت زان افلا

ایکده خورشید حسارت بخوبی شکایه ایضا در پناه سایه زلف توره تکیه کاه
فا علا من علا من علا من علا من علا من

بزه فلز بسته ای آهیم را چون بر کشی اختلاف وزن را در هر یکی دانشتی
زر کنز بقی الم اسر و من از زر عمل فضه ندر آهین یکی برش بسته میانه ماه

اقطعة الثلثون فی البحر المخرج المثلثون الم
زهی ویت بخوبی کل باغچه حند اقدت سرور و ان لخریجان

باین بحر سرج این قطعه خوش و درخشان
نفت شایسته زینتی و در سیران

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این بحر را ببرد...
علیه عالم علیهم السلام

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این بحر را ببرد...
در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این بحر را ببرد...

در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این بحر را ببرد...
در حدیثی است که در آن آمده است که هر که در این بحر را ببرد...

[illegible]

۲۲
 یانس و خزان قنوط کوه
 چون تقطیل بطالک بیکاری
 خرفه پش حرابی اوار
 شرب و حله آب بجزو شرب
 فی بحر الزهرج المثلث السالم

شش دیوانه زنجیر لغت عقل و شوق
 بخوان این قطعه بجز جی ای نور
 غمار و نه انبوی چون ن خون
 محتایم و سکا کل کلبا فیلو لیرا
 قسمة قاره نافه طاقت قدرت
 نمان کن خطایوش نصیحت نصیحت
 فی بحر المصالح المثلث الاخر المثلث

القطعة المثلثون فی بحر المصالح المثلث الاخر المثلث

Handwritten marginal notes in Persian script, located at the top of the page.

ای مشک روم زرد و بر صومستر
جست از رخ و لب دل پاکش

مهر مضارع آمد این بحر بحر

یو او آیت صیدش و لشکری

شعین و قفس کفش و شاکر

مهر و بانس و بکس و زرت

تغیر و مغال سینه و راع

کاتوم شد منید و وصال

وز و شریعت و عظم

شکن مشک کند با شد و صوم

شما و بیل و میر و ما

بانت و زشت و زشت

Extensive handwritten marginal notes in Persian script along the left side of the page.

Extensive handwritten marginal notes in Persian script along the right side of the page.

القطعة السادسة والثلاثون في المضارع المثمن المقصور

ای بیان این نادر که چشم تو نشسته بر دل محبت ز بلای غم تو خیز

نظم فاعلات مفعول فاعلات

این بجزند مضارع سائر از این بجزند
بجزند مضارع سائر از این بجزند
بجزند مضارع سائر از این بجزند
بجزند مضارع سائر از این بجزند

و در مفعول مفعول مفعول مفعول

بجزند مضارع سائر از این بجزند
بجزند مضارع سائر از این بجزند
بجزند مضارع سائر از این بجزند
بجزند مضارع سائر از این بجزند

القطعة السابعة والثلاثون في المضارع المثمن المحذوف

کم صفت زینت با هیچ را چه

بجز این بجز این بجز این بجز این

بجز این بجز این بجز این بجز این

بجز این بجز این بجز این بجز این

شقیق موم زلف بهر نامرید جید بر
کفتان با شمشیر کلوباب تر و پشید
خیز نمون شمشیر زور و دین و شهر
چند مینان و اسل اصل است
نخ چشم و مخزن نبال ناز و نهر
چون سطر است لوف و نهر
شقیق موم زلف بهر نامرید جید بر
کفتان با شمشیر کلوباب تر و پشید
خیز نمون شمشیر زور و دین و شهر
چند مینان و اسل اصل است
نخ چشم و مخزن نبال ناز و نهر
چون سطر است لوف و نهر

القطعة الثامنة الثلاثون بحر المضارع المثنى المقصور

ای برو بهر از سر روی تو شغل
بحر مضارع مثنی ان شغل
داخل در و زین و ضو و ضو
چون کفتان است لوف و نهر
ای برو بهر از سر روی تو شغل
بحر مضارع مثنی ان شغل
داخل در و زین و ضو و ضو
چون کفتان است لوف و نهر

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number ۳۶.

ققد چه خا رشت سلفات شکست
تقاریر
جبهه جگاد و مقروض و ملایع
جبهه
طلاق و محاص و زهره و حل
وین چه که آخر بکشتن

مطبوع بخت مغر و کفک فوری
مطبوع است شانه و لوق کین عصا
مطبوع است زرد و در خط و مصرع
مطبوع است منقار کینه
مطبوع است تر از دی از سر بخت

القطعة الثامنة والثلاثون فی بوجت الشیخ

نرات خرس منور و ک...

Handwritten marginal notes at the bottom of the page.

مفاریک فیکلین سفایکین
جیجی این نظم خوان بصری

از یک تحت دانا ماروان طرف
جیجی این نظم خوان بصری

نیر آب کو این زرق صبا
جیجی این نظم خوان بصری

خدیجه کو آبی بدست و قنطره
جیجی این نظم خوان بصری

حباب کو بلبه باشد قنطره
جیجی این نظم خوان بصری

سنان چسبک فسان و کما
جیجی این نظم خوان بصری

نصف چه باشد شکست شک
جیجی این نظم خوان بصری

عصیر شیر ما عوان کون و خنجر
جیجی این نظم خوان بصری

نقر ناده ملاطبت کن و دو
جیجی این نظم خوان بصری

هر بوق بانیل حمار و خوار بانیل
جیجی این نظم خوان بصری

نقیب بانیل کلان و خنجر بانیل
جیجی این نظم خوان بصری

جیجی این نظم خوان بصری

جیجی این نظم خوان بصری

جیجی این نظم خوان بصری

جیجی این نظم خوان بصری

جیجی این نظم خوان بصری

جیجی این نظم خوان بصری

این دی و در وقت از این می باشد
 و او این می باشد
 این دی و در وقت از این می باشد
 و او این می باشد

المقطعة الاربعون في بحر التقارب المثنى المخذوف

زهی طبع تو درج در کوه
 ثروت هستین بحر موزون

فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولٌ
 تو این بحر دل کش تقارب شهر

و خیز و ملخص بود مختصر
 صوبی حسن نعم آری الایکبر

کائن و کار و کار و کار
 و ثنی معنی کم اندر خبر

المقطعة الحادية والاربعون في بحر الخفيف المسدس المخذوف

مجمع حسن ناز و محتوه تراز
 رشک جانان عالم ایجاد

فَاَعْلَانُ مِفَاعِلُنْ فَعِلُنْ
 گن به بحر خفیف دل را شاد

نوحه ای لغت ز من شنو
 اول اصوات است به چو ملک

پس مولود خفیف سخن در طابین
 باز سخنین سخن ای استاد

این دی و در وقت از این می باشد
 و او این می باشد
 این دی و در وقت از این می باشد
 و او این می باشد

۱۳
 این کتاب مصابیحان برای تعلیم مبتدیان بود و بنابراین در حل لغات و تسهیل الفبا و بخشش کتب
 مثل قاموس معراج و صراح و منتخب اللغات و موهبۃ الفضلا و مدار الافاضل
 و کشف اللغات و فرنگ چنانکه میفرماید که فرنگی و فرنگی شنیدنی
 این قاطع و غیران بسروح مصابیحانند و فی ثبوت بیاض

سجین سہمی ریرواران

مطبع محمدی لاہور

عبدالمجید

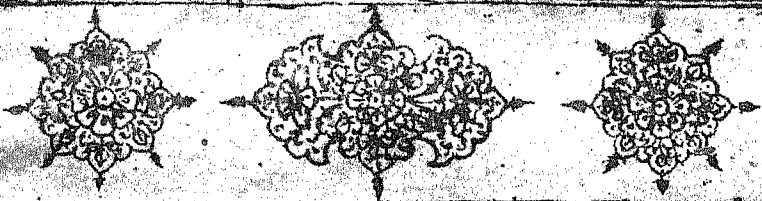
عربی نسخہ

مکمل

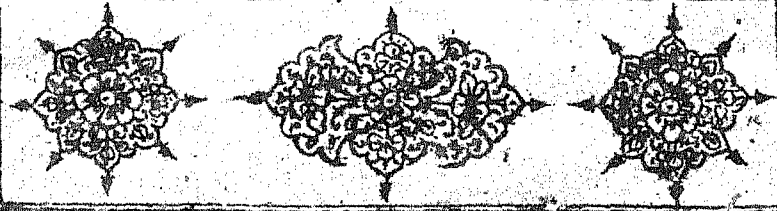
[illegible]

١٩١٥٥٠١٢

أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ



وَالْآخِرَةِ



بِمَطْبَعِ رِجَالِ مُحَمَّدٍ مَطْبُوعُ شَدِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصل پنجم در بیان احوال و حال

۱۲۱ سوال کے علاوہ نو سو ایک ۱۲۱ جمعیت باغ و غنیمت اہل حقین ۱۲

بعضی استیلا ف بعضی تاسه نخا هم رفت سوی آن که در هر دو یکی همچو آن خود را از هم جدا و بعضی این

از حرف موجود است از بصره بگوید رقم اگر لطف حق شامل حال نیست کار تا مسکنم نوزد
 زید مرد فرع دوم در ذکر ضرورت کلمه و حذف آن در کلام اعم از آنکه اسم باشد
 یا فعل یا حرف بی شرط تقدیم و تاخیر ولی قید ترتیب و این فرع را کما شرفه بود و هر
 با جمله کلمه را انواع بود از آن جمله است کاف و آن بر چند قسم بود اول کاف بیانی
 یا صفت یا موصوف کلام قائل بود و غیر آن و حذف این کاف وری
 لحوق آن تا هر کسی و سرفتی لی یا و یا و هر چه در معنی آن باشد و بیان کلام
 قائل غیر صفت درست نباشد بلکه غلط و محض توجع خیالیه ظهوری گوید و
 سران خبر مکه قال که سوزن سر استمان حال کار کام و زبان ساخته
 بشبه شناسی صانعی عذب البیان ایند که جاشنی نغمای شکرین رنگینی زوینده
 حذف این هر دو کاف هیچگونه جائز نیست دیگر کاف استفهام و آن نیز صورت دیگر
 کاف تعلیلی و آن جای هم مقام نرا که بود مثال آن وضو بنگار بنگار که آب مضطرب
 دیگر کاف ملحمی یا مثال آن سخن نایده از خود نخواهم گفت که مرید عیب من
 نکتند و حذف این هر سه کاف هم جائز نباشد و دیگر کاف مطنینی هم
 عرفی گوید هر سوخته جانی که بکشمه در آید هر مرغ کباب است که با مال و پیر آید و
 هم درین شعر نظر برین آن به طلعت نداد اگر آینه گروم که تصویرت ندارد
 اعتمادی نوافانیت ای کافیت اگر همه وحی یابید که ترا باور نیست که
 این کاف و بعضی جا جواز دار و اما معنی مبتدل که در وجه وجود کاف و آن بر مبنا

بعضی استیلا ف بعضی تاسه نخا هم رفت سوی آن که در هر دو یکی همچو آن خود را از هم جدا و بعضی این

بعضی استیلا ف بعضی تاسه نخا هم رفت سوی آن که در هر دو یکی همچو آن خود را از هم جدا و بعضی این

[illegible]

برای فصاحت حرکت می دهند و دیگر بای مصدری که حاصل شود و از
 آن در آخر کلمه معنی مصدری چون نازگی و یابی و سوانی و دانائی که معنی تازه
 شدن و پاک شدن و سوا شدن و داناشدن باشد و بای مصدری بامصا
 عدلی نیز لاحق شود و از بعضی صحیح و از بعضی غلط باشد لیکن در اصل صحت ندارد چون
 سلامتی و صفائی و خلاصی و دیگر بای مشکلم و این تقلید عربیانست و کلمه که
 بای مشکلمست چنان بر آنست که پارسیمان مشغولست که بر زبان هر خواننده و ناخوانده
 جاریست سوای ارباب تحقیق کسی ا معلوم نیست که یاد آور آخر کلمه برای شکلم کند
 ایشان بجز آنکه خبر کلمه بود تمام لفظ را بیک معنی استعمال کنند چون قلمه گاهی
 بجای قلمه گاه و نور چشمی بجای نور چشم و گویند که قبله گاهی شام و خوبی و یاد و گاهی
 بتصرف عجمیانست هر چند لفظ عربی است چه نعم که نظر بر لفظ ولی مضاف الیه و
 بنظر بیای مشکلم مضاف واقع شده معرف به لامست و مضاف به عربی معرف
 به لام بر سبیل ندرت و خلاف بلغایاست و این هر سه یا معروف بود و دیگر بای ضمه
 حاضر چون رفعتی و آدی این هم معروف باشد و دیگر بای محو شکلم که دان بود
 زمانه ماضی چون رفعتی معنی رفعت و آدی معنی سید اشم و دیگر بای نه محو با
 حرف ربط که چون داناستی معنی داناست و شنیداستی معنی شنیداست
 این هر دو باین محمول بود و دیگر بای وقایه و این بر منادی حرف نداء و اطه شود
 در جائیکه اصلی باشد چون خدا یا محلا ف یا و کاسی بی نداء قائم نموده گردد و گاهی

مثال مصدری
 نظامی علیه السلام
 سرور بای و چون
 سپهری بای و چون
 بنیاب بای و چون
 سبک بای و چون
 آفتاب بای و چون
 منو قلمه گاهی
 آن محراب بر در
 من نظامی بای
 خدا جهان بای
 راست بر خاست
 آید خدای راست

در اضافت چون خدای من و گاهی بی اضافت چون خدای کریم که صفت
موصوف است و دیگر برای حفاظت وزن چنانچه در شعر موقوفه
بیاد آتش نمدل طبع آشنای استقامت یاده ای خدا مرگ شکست یابی را
و دیگر برای مسالغه چون علّامی و قهّامی و این هم معروفست و ازین باب
که این که اصحاب و قوام بعد نای مخفی بود آن ^{بسیار دارند} آنگاه نیز بدل شود و سویی است که تن
اختلافست دیگر از آنها و اوست که برای محطف بود و آن مرد و کلمه واقع
و دلالت کند بر و و بودن آن بالوضوح چون آب و آتش و آن متحرک بود
در اثر و ساکن نیز و در نظم متحرک آوردن آن درای سر کلام در قطعه یا کلمه
لغز گردد چون و لیکن بسیار قبیح بود و اگر چه بندرت در کلام متقدمین آمده و حد
آن نیز و اما شد دیگر از آنجمله الف است و آن اول کلمه و آخر کلمه باید چون شیر
و اسکندر و ابراهیم و اسرئیل در اول کلمه و آنچه در آخر کلمه باشد چند نوع بود
چون الف که او حذف آن نیز جائز بود مثال نظم ساقی بنور یاده برافرو جام
مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما و جزو کلمه چون آتش کار و این هم جائز
است و الف را اند چون آبر منا و ضا بنا مثال الف زاید که مخصوص
بایران است بیت ای صبار بر برگهای غنچه نه آهسته یا پاس چنانکه
صبا نیا خوانیده است و الف زاید گاهی مثنی فاعیل ماضی نیز گاهی چون کشتا و گاهی
در آخر امر معنی فاعل پیدا کند چون و اما و میا و دیگر از حروف ^{بسیار دارند} که

نشان حذف دارد
فقد سکن است
بجایزه نشانی و در بیان
نقش سپاس
خلفی و در حاشیای
حذف الف نظامی
بجایزه نشانی
سند نشانی
استان نشانی
سپاس نشانی
چون بنی نشانی
بر فیض نشانی
سعدی
بجایزه نشانی
چون بنی نشانی

[illegible][illegible]

و همچنین بار خد قسم بود یکی با بمعنی مثل آن شش جان من می زند و دیگر با
 قسم مثال آن خد که من اینجا خواهم کرد و دیگر با بری استعانت مثال
 یاسی خود راه میروم و حذف این هر سه با جایز بود مثال آن دست علی
 این کتاب را نخواهم داد یعنی بدست طلالی مثال با بی قسم جان شما که من می مانم
 بمعنی جان شما مثال با استعانت دست خود داشته یعنی بدست خود داشته
 ام و دیگر با بمعنی بر چون ما من سام به بمعنی برام آمد و دیگر با بمعنی برای
 مثال آن تعلیم طلالی آمده ام بمعنی بجای تعلیم و دیگر با بمعنی راست آن بوی گویم
 بمعنی تزامی گویم و دیگر با بمعنی از مثال آن با من سبب بمعنی ازین سبب و دیگر
 با بی تحت به مثال آن طلالی من رفت بمعنی مرا هم برد یا با کسی رستم
 یعنی او را بردم و دیگر با بمعنی طرف مثال آن طلالی بکجه مضطرب رفت یا با
 خانه بازار رفت بمعنی سوئی که یا بازار رفت و احتمال در کنی ایش ندارد و چیه
 در که یا در بازار رسیده است که بکجه یا بازار رفتن او قرار دهم و دیگر با بی مقابل
 مثال یک شعر ظهوری ماد یوان و دیگر آن نیز فرستم یعنی یک شعر او را فرستم
 یک و یوان میدهم و دیگر با بمعنی مجاوی مثال آن باروی بر نورست
 آفتاب چون چراغ روز رنگ پرست بمعنی مجاوی و بی نور تو و دیگر با بی
 متصا مثال آن سپ با ازین خبر ندیم بمعنی معزین و دیگر با بی با چراغ و پنجره
 و این خبر و بی مکتوب بود دیگر مفتوح و مردم این با و دیگر با بی سوختن با بی سوختن

شعر که از اینان در بعضی نام استعانتی کردن ام

لغات بازار است از نزد کشنده و یک معنی غریبی است

بنوعی که در اول امر بیاید و باعث حسن آن گردد و در اول فعل ماضی نیز بیاید و کلمه
 پایه فصاحت بنیاد و چون گفت و در بعضی مواقع این بار که در اول امر و ما
 می آید مضموم نیز خوانند چون بخور و بکن و با و الف نیز معنی می آید چون
 گفتیم بجای پنجم و با یا و آد معنی بیاد آمد اول فعل فصاحت نیست و دو م ظاهر
 و دلیل حسن لفظ از بار مکسور در اول امر و قبح لفظ در اول ماضی است که در اول
 در ششم داخل شود و در اول ماضی و درای نظم نیاید پس هرست که برای حسن درم
 نمی آید بلکه ضرورت وزن و همچنین در روان نیز نیاید بود و غیر زائد غیر زائد آن بود
 که حذف آن روان بود مثلاً آن ملا محمد امین سر آبادی در فوائد المندیه نوشته است
 بدیهی است که حذف آن عبارت محمل میشود و زائد آن بود که از حذف نمودن
 آن عبارت حال خود مانند مثال آن طائی امروز برای دیدن من آمده بود حذف که خائوش
 ماضی در خانه نمودم و در اول امر و فعل ماضی را ماضی است آید مثال آن با و اینند بیاد
 در آمد و یکد و ساغر در ده و کاسی آخر کلمه بیاید که در اول آن بیانی ظرفیت بود و فاعل
 آن شهر بدیدار و منافع شمارست و اگر خواهی سلامت بر کنارست و اندر
 نیز همین مبنی بابت مثال آن بحر اندر و شک اندر و اندرین کار مصیبت
 و همچنین بر و آن نیز زائد بود و غیر زائد مثال آن که از جای خود بر جست و
 بنام و شبته بود مثال غیر زائد ملک بر کسی شسته بود و همچنین لفظ اگر
 آن نیز در آخری این خبر و زائد مثال آن اگر قیامت بر حجت دشمنان است

در بعضی کلمات که در اول امر و ماضی است و در بعضی کلمات که در اول ماضی است و در بعضی کلمات که در اول امر و ماضی است و در بعضی کلمات که در اول امر و ماضی است

خواهد رفت و حذف آن در بعضی جاها و باشد مثال آن چه شد امر و زنیامد فردا خواهد
یعنی چه شد اگر امر و زنیامد و همچنین یا و آن برای تردید بیاید و فائز آن در
عبارت او تسلیم است مثال آن یا شما درین خانه بمانید یا من بمانم یعنی یک
بماند پس قائل بآن خود را مسلم داشته است و ماندن غیر خود را رد کرده است یا بمان
و از آن است متنها می بود و غیر استنها می مثال استنها می در روز چهار اسب سوار بود
و دیگری و مثال غیر استنها می آنکه گفت دیگر مثال آن من قائل آدم صاحب خلق و مردم
قائل نباشد یا شاعر و نیکوکار آن اولی بود از آنکه در دو جا ذکر کنند مثال حرف تردید
که مکرر ذکر کرده ام و زنیامد یا هزار و تیار ز تو می گیرم یا ترک استثنائی می کنم و این عبارت
اگر چنین باشد نیز چنین معنی بر می آید امر و زنیامد و سیار و تو می گیرم یا ترک استثنائی
می کنم و حذف آن در هیچ موقع جائز نیست مگر نذرت در روز مرد و چون بی برود
بر دم برود برابر است و همچنین کو معنی کجاست باشد با حرف رابط مثال آن کو یار
یعنی کجاست یار و معنی کجا درست نباشد مثال آن من کومی توانم رفت معنی کجا می
رفت غلط باشد و کجاست معنی کومیزی آید چون فرصت کجاست یعنی فرصت کو همچنین
تا ابتدائی بود و انتهای توضیحی و تاکید و تجاہلی و تفسیری اما ابتدائی
وال بود و ابتدا و حذف آن مطلق نیست مثال آن تا ما تو استنا شده ام از خود
بیگانه ام و انتهای بر دو گونه بود یکی آنچه دلالت کند بر نفی و دیگری که
حادث شود بر وجهی آن فعل شرط فعل دیگر شود مثال آن تا من در کجاست خواهد

کار من رونق نخواهد یافت و در بعضی جا حرف نفی از فعل اول بر دارند مثال آن تا
 ازین سفر معاودت کنم شما بجای نخواهید رفت یعنی تا وقتی که من ازین سفر معاودت
 نکنم پس شما بجای تا وقتی که در تحریر و تقریر مستعمل دیگر آنچه دلالت بر وقت
 و آن نیز دو قسم است یکی آنچه در آن بود بر منتهی شدن فعلی بخیزی یا بجای که آن خبر
 آن مکان از خبر آن بیرون بود مثال آن از خانه تا خانه زید قسمی است که بخوبی محسوس
 نرفته بلکه تا جاییکه مسکن بر نیدر آست و دیگر مثال آن است که بواجب نظیر
 غزل که مطلعش اینست شعر کجا بودی که است شب سوختی آزرده حالی را بقدر
 محسوس طول دادی هر زمانی را با ملاحظه نمودم یعنی این عمل را ملاحظه نکردم بلکه تا با
 که این غزل از اینجا شروع می شود دیگر آنچه آنچه و اما مکان از خبر آن فعل بیرون
 نباشد مثال آن از خانه تا خانه زید یعنی در خانه زید نیز قسم مثال دیگر غزل
 نظیری را از مطلع تا مقطع دیدم یعنی مقطع را نیز دیدم و این هم ممنوع است
 و تعلیل نیز دو قسم بود یکی آنچه در آن حاجت نفی فعل دیگری نهفته مثال آن
 میخوام که خود را در تو هلاک کنم تا مردم ترا با شوق کشی بدنام کنند و دیگر آنچه
 افاده نفی فعل دیگری کند مثال آن نماز را شروع کرده ام تا مسلمانان
 نکند یعنی برای اینکه مسلمانان و صف کشند و تعلیل در مابقی جمله فعلیه است تا
 بخلاف کافی که تعلیل در آن جمله آیه تمام شود مثال آن وضو بکتاب نکنم که کلام
 آب مضاعف است درین مقام تا صلح نمودم و دیگر وقتیکه جمله فعلیه بوی بنویسد مثال آن و

چنین بهتر ازین و نازک از کل نماز که لاکل یک معنی دارد و همچنین عزیز و عزیزتر
میرزا اصحاب بیت داغ فرزندی کند فرزند دیگر را عزیزتر نکند
زنجون در نعل سحر افرا و ضمائر در فارسی ابو و تو و ان و من و شما
و ما و تان و شان و مان باشد از او تا به ما برای فاعل
و را چون ملحق گردد و یکی از ایشان افاده مفعولیت کند چون او را
تو را و من را و آنرا و شما را و ما را از تو را و او را و من را و آن را و شما را
فصاحت دور گردند ترا و مرا باقی ماند و بعضی اهل خراسان هنوز ازین را
دست بردار نیستند و تان و مان و شان و تر ضاف الیه واقع شود ایشان را
مفعولیت می آید و الف می کشند چون او تان و گفت تان و برو شان و چنین ضمیر غائب
و تا ضمیر حاضر و رای مضاف الیه شدن و مفعول گردیدن متفق میگردد و دیگر
فاعل نیاید بخلاف میم ضمیر مستکمل مضاف الیه شدن چون ایشان را
شان مفعول شدن دو صدر رویه می کشد و می دیت یعنی می دیم او را و می دیم
ترا و بعضی فاعل درست مثال شستن که افاده فاعلیت کند و مصرع
کردش ستمی بر من از راه جفاکاری یعنی کرد او ستم بر من این غلط محسوبست
این بر سه ضمه یعنی خود و نیز آنرا لیکن حاضر حاضر و غایب و تکلم تکلم یا مثال
نبضت را بمن نهما یعنی جن خود را بمن نهاد دیگر فلا می بایست که این را و بعضی می
خود و دیگر را و در دست من و ازین در خانه ام و خواهی داد یعنی در خانه

این ضمیر را بمن نهما یعنی جن خود را بمن نهاد دیگر فلا می بایست که این را و بعضی می
خود و دیگر را و در دست من و ازین در خانه ام و خواهی داد یعنی در خانه

بلکه سماعی و در بعضی مواقع فصیح است بسبب کثرت استعمال و چون صاحب کمال
و نیز زبانه و بستر وقت و بن قیصر و در بعضی جا غیر فصیح چنانچه درین شعر مولوی
معنوی شهر چون خدا خواهد که پرده کس در زمیلیل اندر طعنه نیکان برد و اضا
بر چند قسم است یکی سیانی و آن متعارفتند بدانکه هر جا که در مضایف و مضاف الیه
نسبت عموم و خصوص من وجه یا مطلق واقع شود آن اضا ف را سانی نامند
مثال آن چون سرور چوب و انگشتر طلا چه هر سر چوبی باشد چون سر چوب و هر چوب
سر نیست مانند صندوق و همچنین هر انگشتر طلایی باشد چون انگشتر نقره و هر طلا
انگشتر نیست چون جام طلا و در فارسی هر اضافتی که بجای از باشد بیانی است چه
سر بر چوب یعنی سر بر از چوب است و دیگر تشبیهی یعنی در میان شب و شبیه به هم
شود چون گل رخسار و دیگر لامیه چون غلام زید یا سر چوب و یعنی غلام برای مدوا
برای عمر و دیگر اضا ف با ذاتی ملا نیست یعنی بکثر است مضاف ملک مضاف الیه
شود و مثال ایران مابه از توران است مضاف طایفه است که غالب این غلام در خانه
از محمد دهری از مضافات ایران قیام و سکنی داشته باشد و همچنین مخاطب و ملام
که ذکر کرده آمد تمام ایران را از آن خود قرار داده و توران را از آن مخاطب و ذکر
ترکیب توصیف یعنی لفظی موصوف و لفظی دیگر صفت آن واقع شود چون گل تو
از صفت بیان کیفیت صفت اعم از هر چه ماه تابان و هر چه سر و صورت
و موصوف هر تابان صفت طایفه است و لفظ صفت مرد و آخر موصوف است هم در فار

و در بعضی مواقع فصیح است بسبب کثرت استعمال و چون صاحب کمال
و نیز زبانه و بستر وقت و بن قیصر و در بعضی جا غیر فصیح چنانچه درین شعر مولوی
معنوی شهر چون خدا خواهد که پرده کس در زمیلیل اندر طعنه نیکان برد و اضا
بر چند قسم است یکی سیانی و آن متعارفتند بدانکه هر جا که در مضایف و مضاف الیه
نسبت عموم و خصوص من وجه یا مطلق واقع شود آن اضا ف را سانی نامند
مثال آن چون سرور چوب و انگشتر طلا چه هر سر چوبی باشد چون سر چوب و هر چوب
سر نیست مانند صندوق و همچنین هر انگشتر طلایی باشد چون انگشتر نقره و هر طلا
انگشتر نیست چون جام طلا و در فارسی هر اضافتی که بجای از باشد بیانی است چه
سر بر چوب یعنی سر بر از چوب است و دیگر تشبیهی یعنی در میان شب و شبیه به هم
شود چون گل رخسار و دیگر لامیه چون غلام زید یا سر چوب و یعنی غلام برای مدوا
برای عمر و دیگر اضا ف با ذاتی ملا نیست یعنی بکثر است مضاف ملک مضاف الیه
شود و مثال ایران مابه از توران است مضاف طایفه است که غالب این غلام در خانه
از محمد دهری از مضافات ایران قیام و سکنی داشته باشد و همچنین مخاطب و ملام
که ذکر کرده آمد تمام ایران را از آن خود قرار داده و توران را از آن مخاطب و ذکر
ترکیب توصیف یعنی لفظی موصوف و لفظی دیگر صفت آن واقع شود چون گل تو
از صفت بیان کیفیت صفت اعم از هر چه ماه تابان و هر چه سر و صورت
و موصوف هر تابان صفت طایفه است و لفظ صفت مرد و آخر موصوف است هم در فار

و در بعضی مواقع فصیح است بسبب کثرت استعمال و چون صاحب کمال
و نیز زبانه و بستر وقت و بن قیصر و در بعضی جا غیر فصیح چنانچه درین شعر مولوی
معنوی شهر چون خدا خواهد که پرده کس در زمیلیل اندر طعنه نیکان برد و اضا
بر چند قسم است یکی سیانی و آن متعارفتند بدانکه هر جا که در مضایف و مضاف الیه
نسبت عموم و خصوص من وجه یا مطلق واقع شود آن اضا ف را سانی نامند
مثال آن چون سرور چوب و انگشتر طلا چه هر سر چوبی باشد چون سر چوب و هر چوب
سر نیست مانند صندوق و همچنین هر انگشتر طلایی باشد چون انگشتر نقره و هر طلا
انگشتر نیست چون جام طلا و در فارسی هر اضافتی که بجای از باشد بیانی است چه
سر بر چوب یعنی سر بر از چوب است و دیگر تشبیهی یعنی در میان شب و شبیه به هم
شود چون گل رخسار و دیگر لامیه چون غلام زید یا سر چوب و یعنی غلام برای مدوا
برای عمر و دیگر اضا ف با ذاتی ملا نیست یعنی بکثر است مضاف ملک مضاف الیه
شود و مثال ایران مابه از توران است مضاف طایفه است که غالب این غلام در خانه
از محمد دهری از مضافات ایران قیام و سکنی داشته باشد و همچنین مخاطب و ملام
که ذکر کرده آمد تمام ایران را از آن خود قرار داده و توران را از آن مخاطب و ذکر
ترکیب توصیف یعنی لفظی موصوف و لفظی دیگر صفت آن واقع شود چون گل تو
از صفت بیان کیفیت صفت اعم از هر چه ماه تابان و هر چه سر و صورت
و موصوف هر تابان صفت طایفه است و لفظ صفت مرد و آخر موصوف است هم در فار

در اعلام چون محمد جعفر و محمد قاسم و احمد علی و صرف آخر اظفار اولی است
 ساکن آید و تصرف در آن غلط و غیر صحیح بود و بعضی اسامی ترکیب یافته اند
 شود چون علی و اعلام محمد یا جمله تصرف در اعلام و امثال و نباشد دیگر
 اسم و فعل یا حرف و رابط چون بر بام و حجت و خوبست یا سه است مفره
 و دوم در ترکیب مرکبات تائید و آن یا مبتدا و خبر بود یا حرف رابط مثل
 زید قائم است و این جمله اسمیه باشد که پیوسته و الی و ترتوت در و نام فعل
 فاعل مثال آن عمر و مرد و این مرکب را جمله فعلیه نامند و این مرکب را هم
 است مرکب نام آن و که منفید صحت سکوت و سماع را چنانچه درین جمله گفته آمد و
 آن بسیار بود و مانند خبر و انشاء و انواع ایشان درین مختصر ذکر آن تفصیل کنایه است
 و مرکب ناقض آنست که منفید صحت سکوت منفید سماع را چنانچه در مفره اول گفته
 و اطلاق کلام بر وجه صحیح نباشد اگر نه از سطر بلکه زیاده از آن باشد فرع چهارم
 بیان زبان فارسی و آن مثل ترکیب مفره مفره اول در زبان نورانیان چون
 بنابر نظم و نثر فارسی و صحت زبان و درستی شیخ اهل زبان است پس متشی و شاعر
 از لغت و محاوره فارسی آگاه بودن ضرور افتاد و طالب این فن را باید که در
 محاوره صاحب زبان داخل نمکند و هر چه در کتب اجماعی نمیدستند تحصیل کنند
 از مقلدان بداند چه از اصل تا غل فرق بسیارست مقلدان این زبان را
 کثرت شیخ و فتنه و انشاء و اعتباری است و تصدیق این کلام است چنانچه ذکر کردیم

در اعلام چون محمد جعفر و محمد قاسم و احمد علی و صرف آخر اظفار اولی است

در اعلام چون محمد جعفر و محمد قاسم و احمد علی و صرف آخر اظفار اولی است

در اعلام چون محمد جعفر و محمد قاسم و احمد علی و صرف آخر اظفار اولی است

در اعلام چون محمد جعفر و محمد قاسم و احمد علی و صرف آخر اظفار اولی است

اینها را در هر روز
در هر روز بخورند

عالمه الرحمه بن گسند که در مرثیه پسر خود محاوره خرام کاشتن ایجا و نمود و
 ابصبح و آتشام و سبب غلطی که درین محاوره واقع شده بپندی نویسی
 مذکورست که از زبان صفایان باشد و میگوید که از زبان ویران میگوید و شعر گفتن این بلندی
 معنی قلماشهای تازه قطع نظر از شسته گر بکهای که بوی نسبت بپندی و حد
 زبان تشبیه اولی است و ملاططوری کلزار از اسیم جرم را و فرموده و عفو را
 کاشتنه چپس را مجال گفتگو نیست و حق است که صاحب زبان بر تصرف در محاوره
 و زبان خود کفایت میکند از زبان را در آن مجال گفتگو تنگست با جمله فارسی برود
 نوع بود فارسی ایران و فارسی توران بعضی الفاظ مخصوص بابل توران است
 که یکی از آن بر زبان مردم ایران جاری نباشد و بعضی مختص بایرانیان که تورانیان
 بآن آشنائی نباشد و همچنین در ایران و توران لفظی چند مخصوص بابل شهر باشد
 در حرف زدن و خطوط نویسی روزمره اهل ایران چندی باید بیاموزد و در شعر
 و انشایی مستح و متین مفید یک روزمره نباشد و الا خلاف طریق است
 باشد و مثل شعر از رتبه میزد و فارسی کتابی تقلید کدشتگان نیکو باشد
 با جمله از الفاظی و عباراتی که مخصوص تورانیان باشد یکی و می بود بجای او و دیگر
 بجای صبح دیگر بیکاه بجای شام و آری بجای بلی و سحر بجای بیدار و طغیان
 بجای برادر مادر و خورشید ازین بجای مادر زن و سحر پوره بجای برادر زن و زهره
 بجای زهر خواهر و نیکه بجای زن برادر و داد بجای پدر و چشمه بجای حوض است

بعضی از مردم است
 که در هر روز
 اینها را بخورند
 و بعضی از مردم
 که در هر روز
 اینها را بخورند
 و بعضی از مردم
 که در هر روز
 اینها را بخورند

در شهر شریک بازاری بجای شیخ و گزینک بجای ششم و در پیشانی حیدر
بجای پسر و یالیدن و کافقن بجای حسن و در بافتن تیر بجای انداختن تیر و در
بجای برجه و در فتنی و شستن و خاستن بجای شستن و برخاستن ج عاقبت بجای
و در سوار شدن آب بجای زیاد شدن آب و سوار شدن روزه بجای گذشتن روز
و پایدن بجای قرار نمودن و خسپیدن بجای خوابیدن و زیر کردن چشم کردن
سیر بجای مالیدن سیر و سو بجا طرف و شو بجا شوهر و ماندن بجای نهادن
و مهر و دو بجای گذاشتن آرنج نام نهادن و فلان چه چیز را طلاق مانده ام
فلانی لیس سر خود را حب علی نام نهاده است و این خانه را ما ندانیم
بلکه از دید یا خلانی زن خود را ما ندانیم کاسه و بجای ما نهاده هم از دوا این چندین قتیغ
نبود بلکه رایج اما گذاشت فیض ترا زمره و با و بجای طلاق دادن هر مانند صل
کنند زن طلاق داده را مانده گویند و در نیز روز بجای دیروز و خلاص کن
بجای کانیدن و پایشین بجای فرو دادن و که بود گیسست بجای این کیست
چرا هست و قربانت رو هم بجای قربانت شوم و شبان و قلندان بجای
و بعد مثل لفظ واری مانند مثل فلان واری نیز مخصوص بانها باشد عاقبت و سر
شربک بازاری و صبح و گرگ و نگو مخصوص بکابلان باشند و دیگر آن تعلیل نشا
این الفاظ را استعمال کنند و لفظ وادرو خلاصیدن و کافقن بلخیان اختصار
دار و باتی مشترک هرة دوم رفاری ایرانیان بدانکه از الفاطمی و عباراتی

و شوی بجای شب خراسانیان باشد و ایشان هر الف با او بدل کنند و حلا
 صفا بایان که ایشان الفی را که ما قبل نون غنه نباشد با او بدل نمایند و این
 گویند و ما را نون گویند و خراسانیان شمارا شمرد و ما را مود و فارسی ایشان ازین
 هر هفت حروف اصلی مخدوف شود بجای رنجته و موصوخته رسته و موصوخته از نون
 بر می آید و ما شعی مخفی قمر ساق نیز لفظ امل خراسان است مگر در لغت دوم در ما
 فارسی اینک پسند لیکن کسانی که تقلید و مجامیس امل با او نباشند و آن مرد و گویند
 یکی فارسی کتبی و آن هر چند خلاف روزمره هر روز زبان واقع شود لیکن صحیح باشد
 این یوز جیان بخاطر من جانم بود که پاسی از روز آمده برای ملاقات گرامی بیایم لیکن از دو
 بر بخت که مراد صاحب ^{۱۵۹} پی کاری سباج استحال بجانب فرید آباد قطره زین شد
 شمار از رفتن چنین شدت که ما هم اعوش حرمان باز آمدن حاصل اگر چنین
 خیال بخاطر بسته آید بکفسته مشغول بکاری دیگر باید ماند تا میرای مذکور از کار خود
 حاصل نموده بخانه خود بیاورد آن زمان اگر دل مستوری و دهر فتنه از سخنان شرین و لایق
 مشارالیه کام آرد و راز شک تنگ شک و طبله انگبین باید نمود و نیار آن را بخل
 توقف بظهور آمد و دیگر فارسی طبعی که بعضی صبا جان الفاظ شرک بندی زبان را
 بفارسی او کنند و این غلط و بسیار قبیح و موجب بشیخی و بدشال آن فرید
 از خانه بیرون شتافته بود و معرفت یکی از استادان بامیری ملاقات نمود
 آن قابلیت نظم و شعرین او دیده چنان گفت که اگر اینک قناعت بفرمایندش بفرمود

بی هم قصه آن آشنایان را گفت خوشدلی و پیرین کجید و این چنین گفت که اگر
 خوش روز نیست در روز وقت شام آمده خواهد شد و رانای این گفتگوی
 کوش وی سخنی گفت آن شهر آسای از جای خود رخصت و در میان خانه خود رفت
 و اینجانب از آن بستوری گرفته خانه خود باز می آمد آن آشنایان گفت که
 من بخانه خود می روم من رخصت نمودم چون تنها ماندم شطری از راه پیری
 شد که سگی از عقب آمده پای اینجانب را چنان برید که خون از کپا بر زمین
 درو انجان شد که بر زمین نشست اکنون آن حالت گریادم می آید مرغ دل
 سینه پر رزمی کشاید کسی چیز را خوش نمی آید القصه از آن مکان پر خطر قدم در
 نهاده بخانه آمدم از آن هم چکس حاضر نبود من خود رفتم و چون آب از چاه
 پر کرده آوردم اکنون پای اینجانب در دمی کند که نوگونی استخوان آن است
 طفل را امر فرخوانانید یک دو کوک که در خواندن سستی نمود و آنرا بپای
 چنانچه حال کفایت علاج که از آن گذشته که آن صاحب از زبان خود بگوید که من از
 شما نویسم بسیاری بهم فرغ چشم در فصاحت و در آن دو مقرر بود و مقرر
 اول در فصاحت کلمه فصاحت برد و گونه بود و فصاحت کلمه و فصاحت
 کلام و لفظ فصیح اطلاق کنند بر کلمه و کلام و مشکلم است پس فصاحت
 خالی بود از غایت چون طاس معنی قلم و طاس معنی کلام و طاس معنی کلام و طاس
 برای برگ دیگر اصطلاح کرده و به یک افطی که در استعمال نباشد و تا مقرر

و آن جمع شدن حروف ثقیله است چون نخبه معنی چراگاه و شیشه و از غیر
 و همچنین لفظی که آخر آن شده باشد چه لفظ مشدود در نظم و ثمری عطف و در اینجا
 و غیر آن آنچه در بیان منع اعلان نون بعد حرف علت که شت هیچ نماید چون
 و ضد که در مؤخر من و معا و غیر آن صحیح باشد و اگر بسیار مخفف استعمال
 چون مجاش و مخالف قیاس لغوی و آن عبارتست از تکلم بالفاظیکه مخالفت یا
 قیاس لغوی داشته باشد چون گشتانیدن بجای گشتانیدن و گشتانیدن بجای
 گردانیدن چنانچه استعمال کلبیان و بعضی از اهل خراسان باشد و در عربی اقل و اقل
 بجای اقل و اقل آوردن از زمین بیل باشد و افزایش قافیه تماشا شدن نمودن چنین
 چه در تماشا شدن برای ضمیمه و ما قبلش مفتوح و در افزایش شدن برای حاصل
 بالمصدر است و ما قبل آن مکسور و هر جا که چنین برای حاصل بالمصدر آید ما قبل آن
 مکسور بود و بخشش معنی بخشیدن قافیه بخشش بفتح شین اول آوردن ازین
 نوع بود خاقانی در تحفة العراقین فرماید شعر جعفر کرم و نظام بخشش بل
 هر دو را کادار بخشش یا شین بخشش مفتوح باشد و الله اعلم بالصواب
 فاعل و مفعول ساختن از الفاظ فارسی بر وضع الفاظ عربی چون گشتش
 و مرثب و مرثب و الف و لام داخل نمودن بر کلمات عجمی چون گشتش
 بحسب الفرمایش خلاف قیاس لغوی افتد و اهل تصانیف قدیمه در نظم و ثمر
 این الفاظ را استعمال نموده اند مرقه و در بعضی از فضاحت کلام صدا

در کلام آراستگی عبارت بالفاظی است که در آن تا فخر و فلاحه نیاید
 یا خود متغیر نباشد مثال آن از علم و عمل علم علو غت برافراشته دیگر
 قلوب قد بیان قافله قرب از قشون قلق آن قد و قدح بیابان قرابه قر
 قاور و والین و دست تاسف عنان شاطرا کف اختیار را با گردگان صحرای
 اشتیاق قامت آن برق قیس خراب و بر سرست و از ضعف تالیف نریاید
 که پاک باشد یعنی از ضمائر قبل الذکر مثال آن مصرع خدایش ز یاد و در کلام
 و این عیب مخصوص عبارات عربیه با و از تعقید لفظی و معنوی هم احتراز ضرورت
 و آن معقب گردانیدن کلام است از روی لفظ و معنی مثال تعقید لفظی این است
 بودم بیشتر نموس در اینجا عبارت از سبب تقدم الفاظی که موضوع بودن از انوار
 معتقد گردید مثال تعقید معنوی لولوا باید عوی همسری بداندانش دندان سرخ کرد
 نسیم از تار و پود موج آستین دریای دوز و خدا آبرویش نکایدارد دیگر نمی
 سوپای که بکوی آن افت جان میرود امید گاه آسگر آن و طیبیان و هرگز است
 بکلمه شعری که موقوف بر تخیل و قصه و کنایه و اصطلاحی و ادعای ناپسند بود
 و اخل این نوع باشد فرخ ششم در بلاغت و در آن یک شمره باشد شمره
 بلاغت ترین عبارت و شعر معنی بود که مافوق آن منظور نباشد تر و قابل
 و لفظ که در آن داخل نکند چه اطلاق بلیغ بر کلام و شکلم صریح بود و کلمه غنی
 بلیغ کلام حاصل نشود و مگر از چند چیز مثل اشعار با و کلمات بلیغ و مجازی

کلام سبب عبارت از صفت است
 یعنی بیشتر از این که گفته بودم
 یعنی طبع کرد
 یعنی در این مضمون
 یعنی برای این

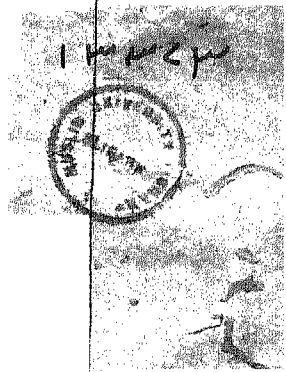
و تشابه غیر غیر نیست که و ملاحظه جوانب معنی و مراد با مقام و احراز الفاظ معنی
 در هر موق کلام بر نسق عوام مثال استعارات با قرآن شعر و غیره
 کاخذ تو تیا شود دیگر بکر شمه بر روی زر کس سر نه ساری را کلمات به ساقینه
 که دلالت می کند بر شبهه که آن چشم یارست مثال دیگر شعر لولو از زکریا
 و کل آب و آه و زنگرک روح پرور مالش غلبه و او قریه در مصرع اول لولو
 یاریدن زکریا است و از زکریا گوهر نمی جلد دیگر از چشم اشکی که شبهه بود با گوهر
 و قریه در مصرع دوم ذکر اعضاست در مصرع اول پس در اعضای محبوب مجسمه
 به تکرار است و ندانست مثال کنایه ابلغ غلامی کثیر الریا و نسیان معاقبت
 یعنی همان نواز در درخت مثال کنایه بمقتل غلامی سرخ تیغ است یعنی خون
 مثال قسمی از مجاز مرسل روح پاکان پروانه جمال جهان آراست مثال تشبیه
 بمقتل زلف و خال و عارض آن به جبین و دوی و نکستی و آتشی است اگر چنین
 ابلغ بود زلف و خال و عارض آن آفت جان لیل القدری است که صبح سعادت را
 با سحر آفرینش گرفته مثال آنچه ملاحظه جوانب معنی در آن باشد چون تریح و ایهام
 محتمل الضدین قول بالموجب معنی تریح پیراستن جنری لباس بود و مراد از آن لباس
 پوشیدن معنی در لباس و رنگ معنی دیگر بود و در عادت تناسب الفاظ تریح
 طوطا باشد چنانچه درین شعر شعر تر و ی ثیاب الموت خمر افا آلی الباتل
 الا و می بن سئدس خضر لباس سرخ موت پوشیدن کنایه از شهادت

این تشبیه
 و تکرار
 باشد

این تشبیه
 و تکرار
 باشد

و از قبیل تنوع کلام بر عشق عوام است معشوق را محدود و حاشیه نمودن چنانچه
 مصرع علی حوزین همین حال دارد مصرع بر فغانندی دست و پا دریا و کان
 لیکن با اینهمه گوی بلاغت از مقتدیان ربوده

سلمان تقیاس در گاه کار سازی از رو
 که نشسته شجره الامانی بوضع کار پردازان مطبع
 حاجی ولی محمد واقع چوک
 قدیم قسما بین تباری
 بیج و پیوتره کو توالی اندرون
 تخیل خنومو
 شایخ سبب ششم
 شهر ریح الاول
 شمسه جری
 از قالب
 طبع بر
 آورده



تارهای غیر ضروری
 اور حاشیه از بسیاری کتب
 حذف شده است



CALL NO.

[۸۹۱۵۵۵۱
۵۵۱۲۱]

ACC NO.

۱۳۳۴۲

AUTHOR

TITLE

Class No.

۸۹۱۵۵۵۱

Acc. No.

۱۳۳۴۲

Book No.

۵۵۱۲۱

Author

Title

نصاب سببان

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
NOT TO BE ISSUED PERSIAN SECTION			



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

